

کتاب مقدس برای کودکان  
تقدیم می‌کند

تولد عیسی  
مسیح



نویسنده: Edward Hughes

طراحی تصاویر: M. Maillot

Alastair Paterson

بازگویی از: E. Frischbutter and Sarah S.

مترجم: Nahid Sepehri

ناشر: Bible for Children

[www.M1914.org](http://www.M1914.org)

BFC

PO Box 3

Winnipeg, MB R3C 2G1

Canada

©2020 Bible for Children, Inc.

حق چاپ: شما اجازه دارید که این داستان‌ها را کپی و یا چاپ  
نمایید به شرط آن که رایگان توزیع شود.



در زمان‌های پیش خدا فرشته خود جبرائیل  
را نزد دختر جوان بسیار زیبایی به نام  
مریم فرستاد. فرشته به او گفت: "تو  
حامله شده پسری خواهی زایید  
و او را عیسی خواهی نامید.

او پسر خدای  
متعال نامیده خواهد  
شد و او پادشاه  
ابدی خواهد

بود."



مریم که متعجب شده بود گفت:  
"این چگونه ممکن است؟" فرشته  
به مریم پاسخ داد: "این بچه از  
طرف خداست و پدر  
انسانی نخواهد  
داشت."



سپس فرشته به مریم گفت که یکی از اعضای  
فامیل تو یعنی الیزابت هم  
در سن پیری حامله  
شده است. این هم یک  
معجزه بود. وقتی  
مریم برای ملاقات  
الیزابت نزد او رفت  
هر دو شروع به  
ستایش و پرستش  
خدا کردند.



مریم نامزد مردی به نام  
یوسف بود. وقتی یوسف  
فهمید که مریم حامله  
است خیلی ناراحت شد.  
او فکر می‌کرد  
که مریم به او  
خیانت کرده  
است.



فرشته خدا در رویایی شب به او  
گفت که فرزند مریم پسر خداست.  
یوسف مریم را کمک کرد تا  
فرزندش را بزرگ کند.



یوسف نه تنها خدا را اطاعت می کرد بلکه از قوانین کشوری هم اطاعت می کرد. به خاطر قانون جدید او و مریم راهی

بیت لحم که وطن آنها

بود شدند تا مالیات

خود را

بپردازند.





زمان زایمان مریم نزدیک  
شده بود. ولی یوسف  
نمی توانست جایی برای  
مریم پیدا کند. تمام  
مسافر خانه ها پُر  
شده بودند.



سر انجام آنها طویله‌ای پیدا کردند. عیسی در همانجا متولد شد. مریم او را در قنذاقی پیچید و در آخور خوابانید. آخور جایی است که معمولاً غذای حیوانات را می‌گذارند.



در نزدیکی آنجا چوپانان مراقب گله‌های خود بودند. فرشته  
خدا به آنها ظاهر شد و خبر بسیار

خوشی  
را به  
آنها داد.



"امروز در شهر داود نجات دهنده‌ای به دنیا آمده است که

مسیح و خداوند است. نشانی آن برای

شما این است که نوزاد را

در قنناق

پیچیده و

در آخور



خواهید خوابید

یافت."



ناگهان تعداد زیادی فرشته نورانی ظاهر شدند.

همه خدا را ستایش می‌کردند و می‌گفتند:

"خدا را در برترین آسمانها

جلال و برتری

زمین در بین مردمی

که مورد پسند او

می‌باشند صلح و

سلامتی باد." 



چوپانان با شتاب به طرف آن مکان رفتند.  
بعد از این که کودک را دیدند آنچه را که  
فرشتگان در مورد عیسی گفته بودند را به  
دیگران بیان کردند.



یوسف و مریم، چهل روز بعد  
عیسی را به اورشلیم بردند.

در آنجا مردی که شمعون

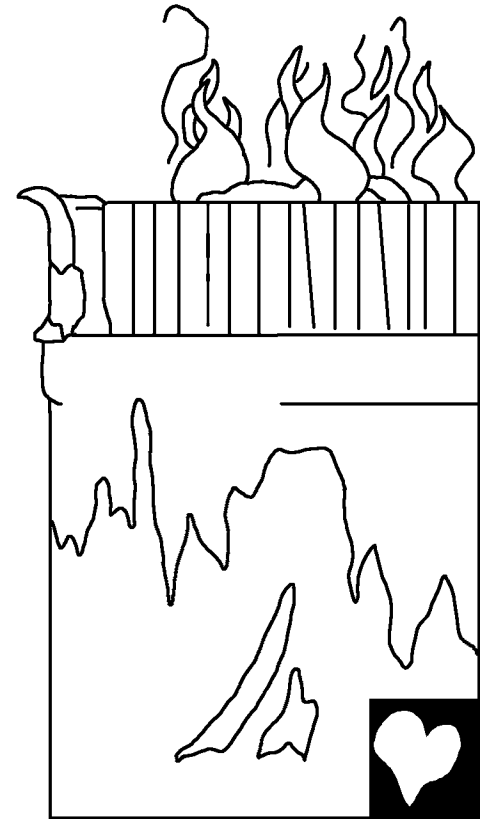
نام داشت عیسی را در

آغوش گرفت

و خدا را

شکر

کرد.



در همین حال حنا که او نیز خدا  
را در معبد خدمت می‌کرد،  
با دیدن عیسی خدا را  
شکر کرد. هر دوی آنها  
می‌دانستند که عیسی

پسر خداست؛

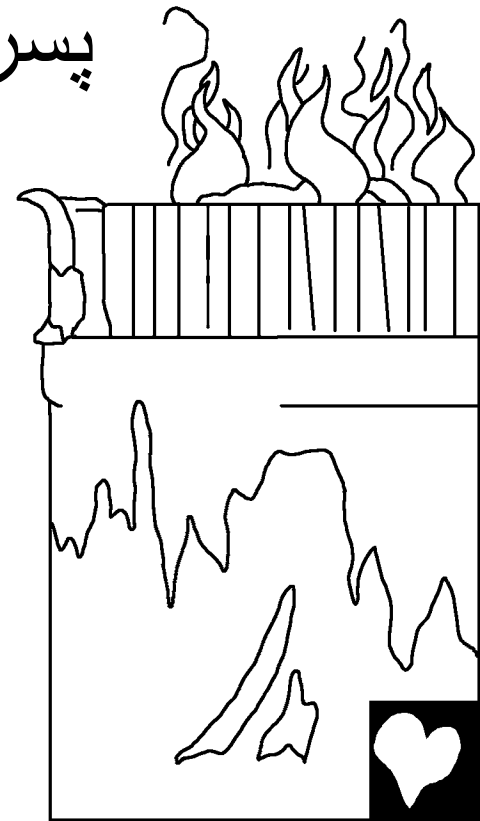
همان

نجات

دهنده‌ای که

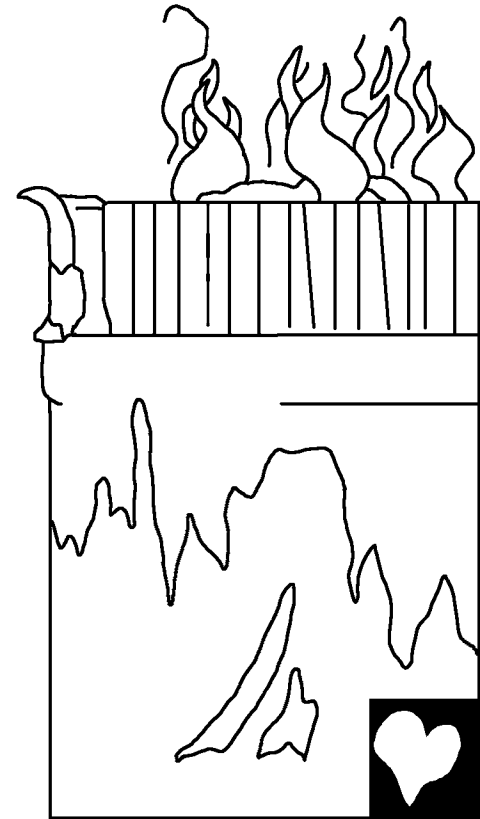
وعده داده

شده بود.

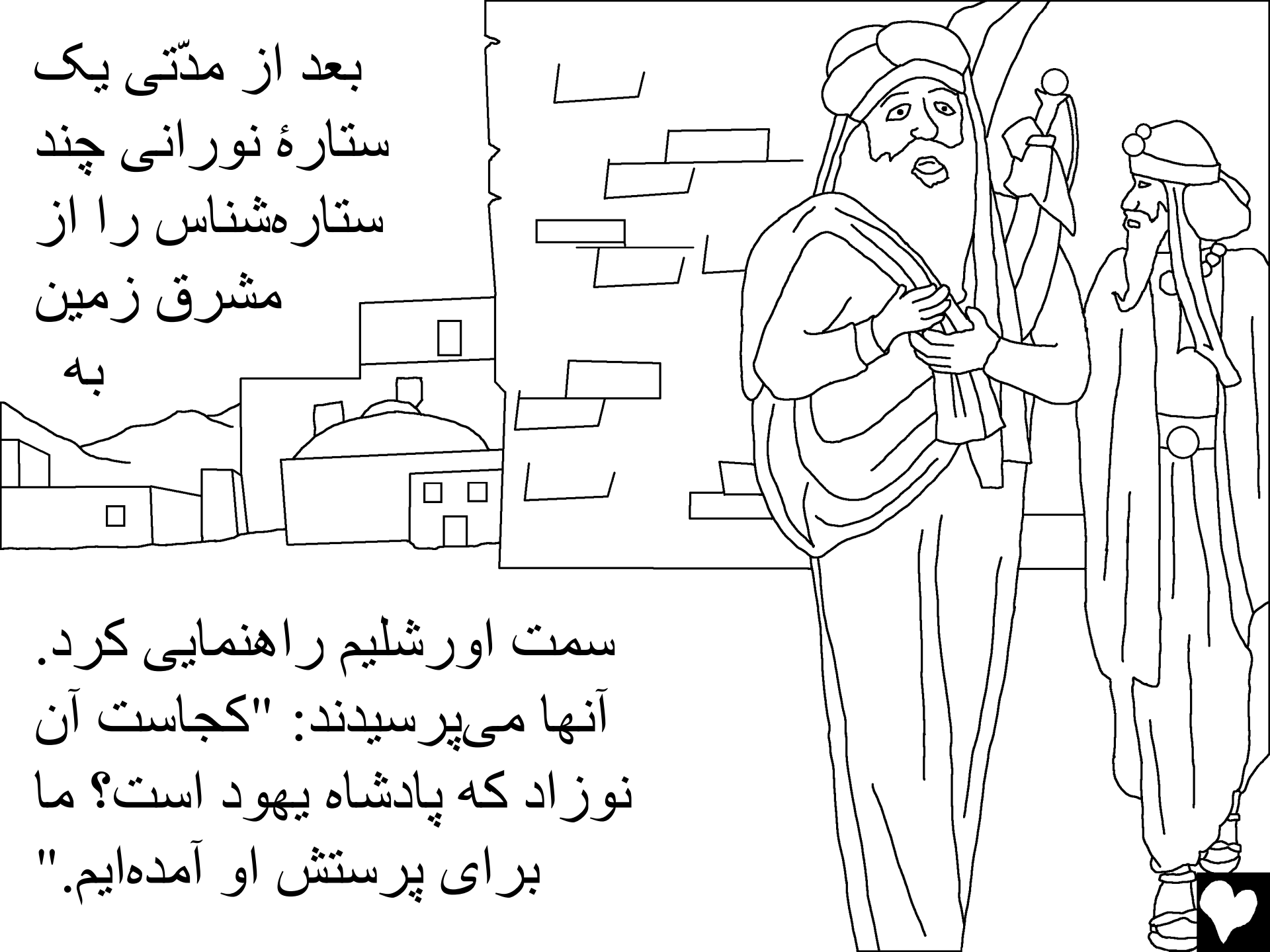




یوسف دو پرنده کوچک قربانی  
کرد. زیرا طبق شریعت  
موسی افراد فقیر باید  
برای اولین نوزاد پسر  
خود دو پرنده  
قربانی  
می کردند.



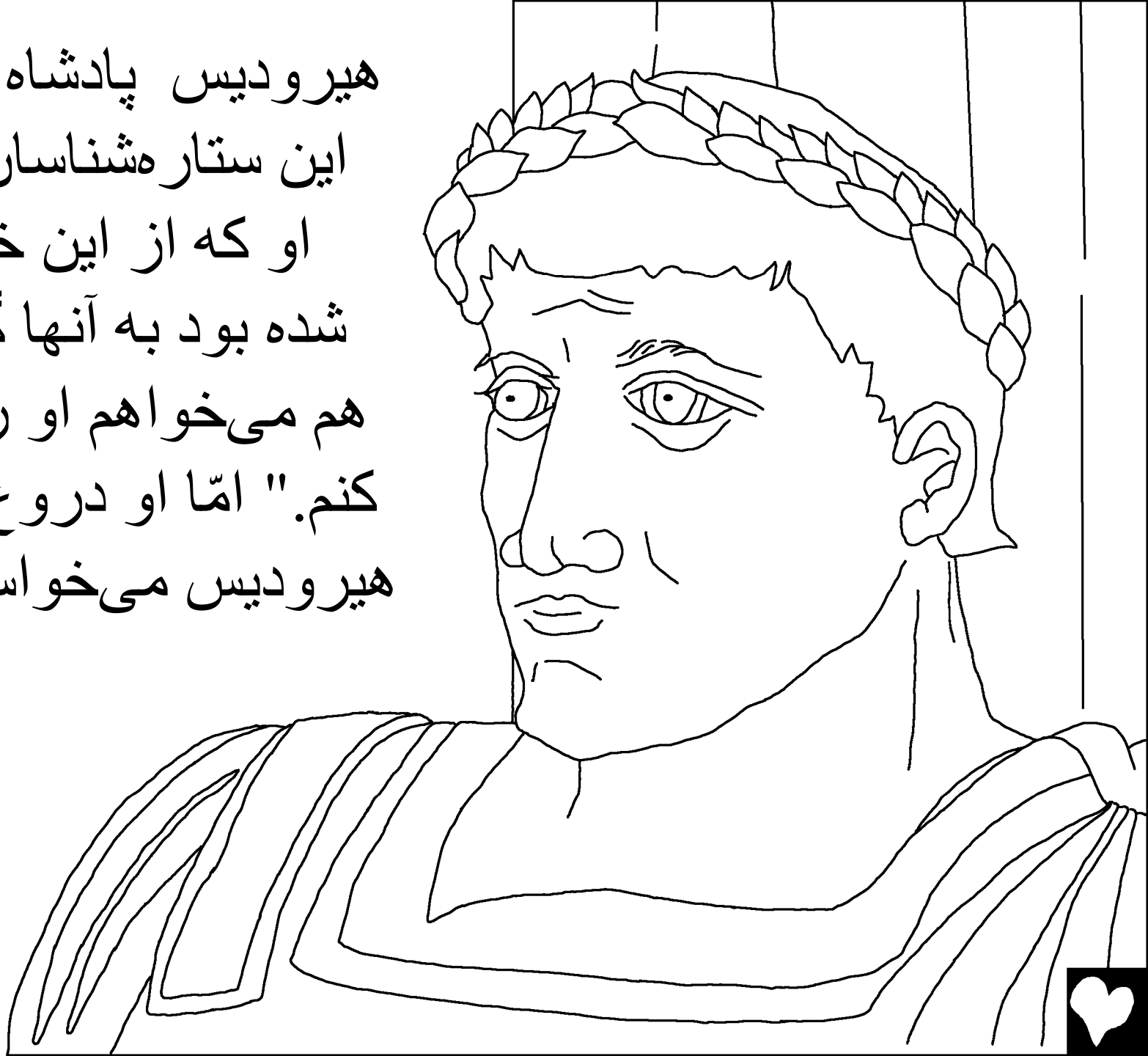
بعد از مدتی یک  
ستاره نورانی چند  
ستاره شناس را از  
مشرق زمین  
به



سمت اورشلیم راهنمایی کرد.  
آنها می پرسیدند: "کجاست آن  
نوزاد که پادشاه یهود است؟ ما  
برای پرستش او آمده ایم."



هیرودیس پادشاه خبر آمدن  
این ستاره‌شناسان را شنید.  
او که از این خبر نگران  
شده بود به آنها گفت: "من  
هم می‌خواهم او را پرستش  
کنم." اما او دروغ می‌گفت.  
هیرودیس می‌خواست عیسی  
را بکشد.



ستاره آنها را به جایی که یوسف و مریم همراه کودک خود  
زندگی می‌کردند، راهنمایی کرد. پس از ورود آنها

زانو زدند و عیسی را پرستش

کردند و هدایای خود را که

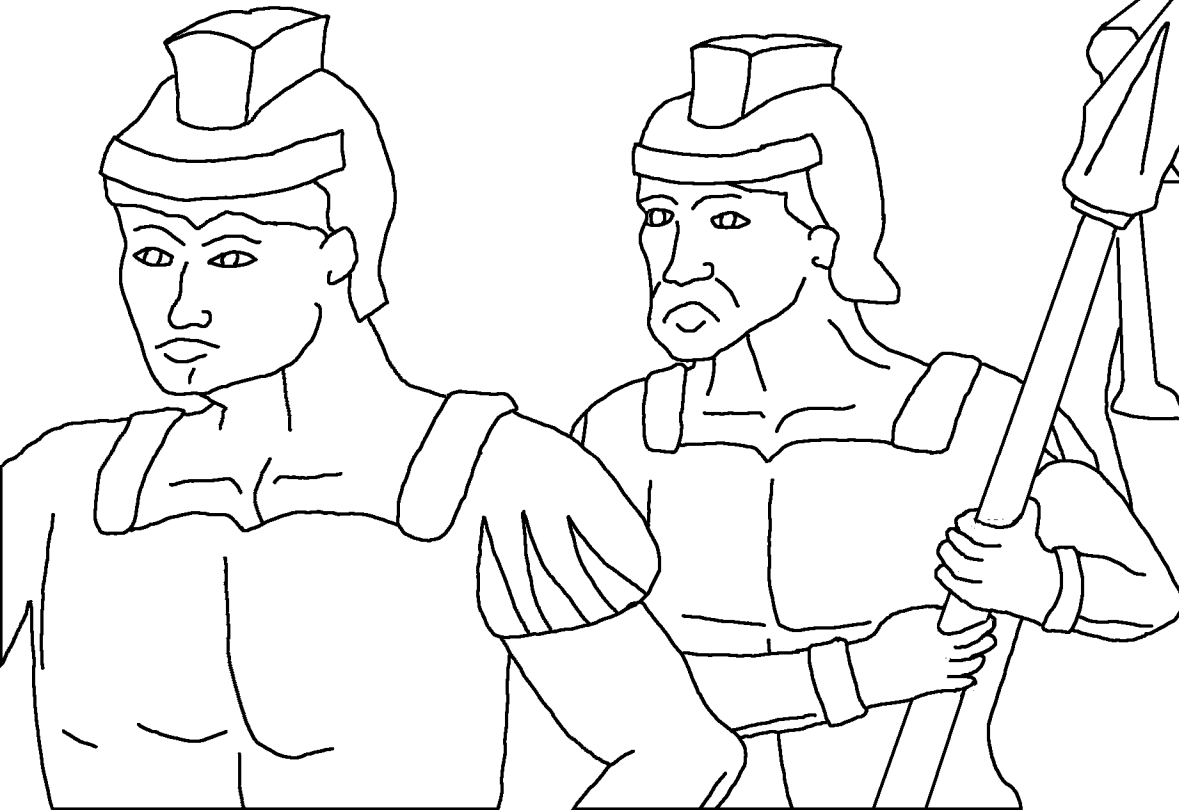
شامل طلا، مُر و

گُنذر بود به عیسی

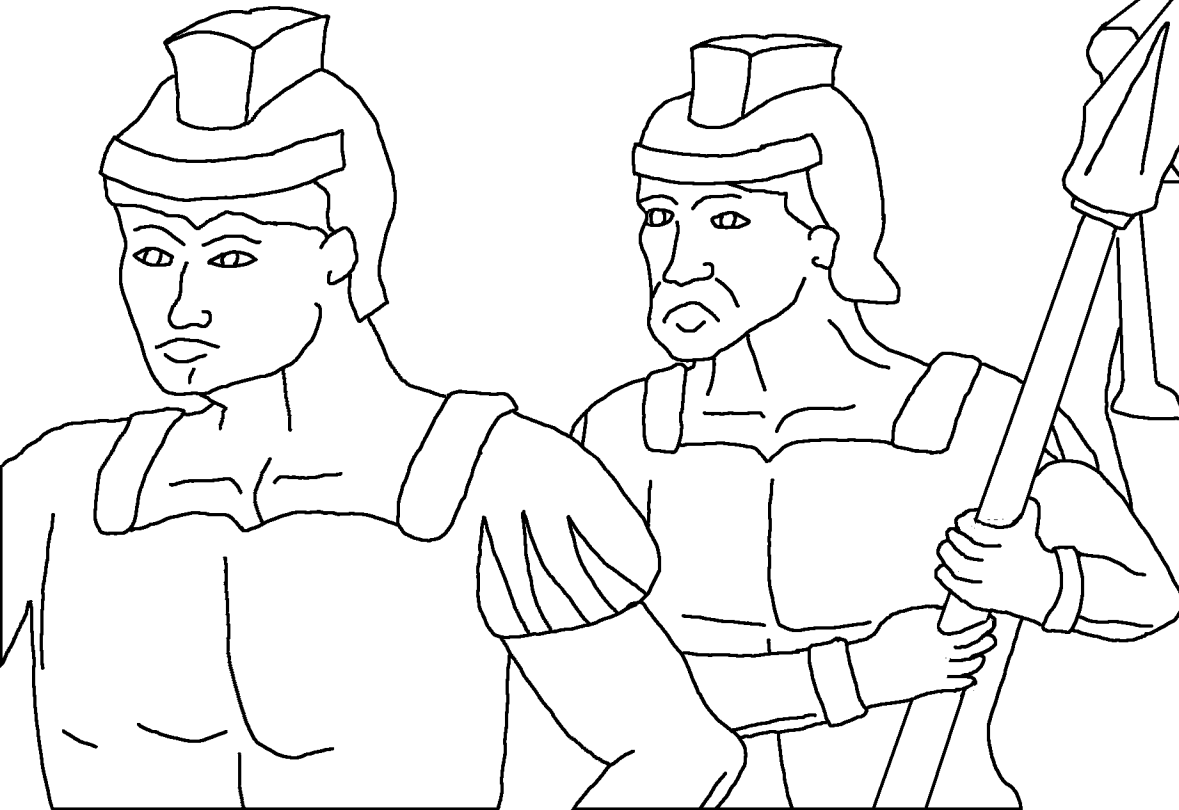
تقدیم کردند.



خدا در خواب به ستاره‌شناسان  
گفت که از راه دیگری به  
کشور خود برگردند. هیرودیس  
به شدت عصبانی بود.



او تصمیم گرفت عیسی را از  
بین ببرد، بنابراین آن پادشاه  
شریر تمام کودکان دوساله و  
کمتر را در بیت لحم کُشت.



اما هير وديس نتوانست به  
پسر خدا آسيبي برساند!  
زيرا خدا در خواب به  
يوسف هشدار داد و گفت  
که مريم و عيسي را به  
مصر ببرد.





وقتی

هیر و دیس مُرد یوسف

مریم و عیسی را از مصر به شهر

کوچکی به نام ناصره نزدیک دریای جلیل بازگرداند.





تولد عیسی مسیح

داستانی از کلام خدا، یعنی کتاب مقدس

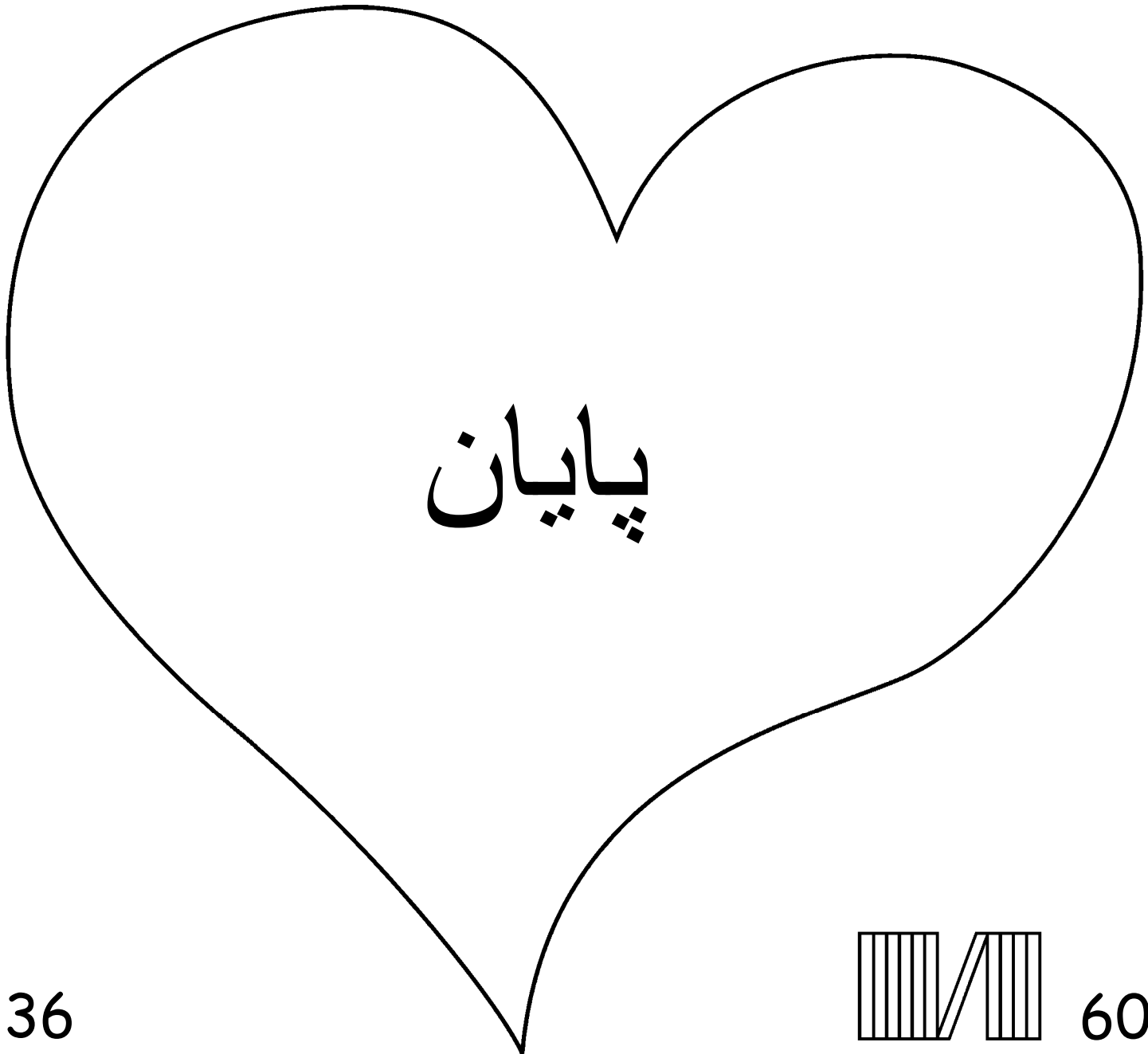
بر اساس

انجیل متی ۲ - ۱ و انجیل لوقا ۱ - ۲

"کشف کلام تو نور می بخشد."

مزمور ۱۱۹ : ۱۳۰

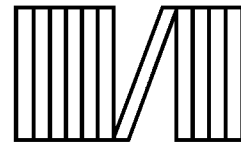




پایان



36



60



داستانهای کتاب مقدس با ما در بارهٔ خدایی صحبت می‌کنند که ما را  
آفرید و ارادهٔ او این است که شما نیز او را بشناسید.

خدا می‌داند که ما کارهای بدی انجام داده‌ایم کارهایی که او آنها را گناه می‌خواند.  
مجازات گناه مرگ است، اما خدا جهانیان را آن قدر محبت نمود که پسر یگانهٔ خود  
را فرستاد تا بر روی صلیب به خاطر بخشش گناهان ما بمیرد. عیسی مسیح پس از  
مرگ دوباره زنده شد و به آسمان بالا رفت. اگر تو به عیسی ایمان بیاوری و از او  
بخواهی که گناهان تو را ببامزد، او تو را خواهد بخشید و وارد قلب تو  
خواهد شد و تو برای همیشه با او زندگی خواهی کرد.

اگر به این حقیقت ایمان داری، از صمیم قلب این دعا را بکن: عیسای عزیز من  
ایمان دارم که تو خدا هستی، و به صورت انسان به زمین آمدی تا برای گناهان من  
بمیری، و اکنون زنده هستی. خواهش می‌کنم که وارد زندگی من بشوی و گناهان  
مرا ببخشی تا بتوانم زندگی تازه‌ای داشته باشم و برای همیشه با تو زندگی کنم.  
کمکم کن تا به عنوان فرزند تو بتوانم تو را اطاعت کنم و برای تو زندگی کنم. آمین.

کتاب مقدس را هر روز بخوان و همیشه دعا کن! انجیل یوحنا ۳: ۱۶

